آب از سرچشمه گل‌آلود است!

در خبرها آمده بود که شورای عالی انقلاب فرهنگی، تنی چند از اصحاب هنر را به عضویت فرهنگستان هنر درآورده و رئیس آن را نیز جای‌گزین نموده است.

یکی از نکات رنج‌آور، این است که بر پایهٔ تجربهٔ دیگران، نهادی پدید می‌آید، اما نه تنها بومی‌سازی نمی‌شود که حتی درحد همان تجربهٔ بشری نیز دستاورد و نتیجه ندارد. فقط می‌ماند عنوان بلندمرتبهٔ آن نهاد (که عموماً دولتی است) و انتظار بلندی که از آن می‌رود اما برآورده نمی‌شود.

نقدی که در این خصوص وارد می‌شود، صرف مطالبهٔ عدل است؛ اصل مغفول دوم دین اسلام. اگر علی(ع) می‌انگارد که »عدالت آن است که هر چیز در جای خویش باشد« طلب انتظار از هر نهاد، برای این که در جای خود باشد نیز مطابق طلب عدالت است.

فرهنگستان گویا در زبان فارسی معادل واژهٔ آکادمی برگزیده شده است. این‌که آکادمی در عصر ارسطو در یونان کهن مطابق با فرهنگستان مصطلح امروزی در ایران است یا آکادمی‌های عصر حاضر، خارج از موضوع این نوشته است.

اما هرچه باشد، دو چیز نیست: ابتدا این‌که ریشه‌شناسی آکادمی و فرهنگستان نشان می‌دهد که آکادمی هیچ قرابت و هم‌ریشه‌ای با مفهوم کالچر و کولتور (که معادل فرهنگ در زبان فارسی پنداشته می‌شود) ندارد و اساساً عصر پیدایش مفهوم کالچر نسبت به رایج بودن واژهٔ آکادمی در دورهٔ افلاطون و ارسطو، فاصله‌ای طولانی داشته و بسیار دیرتر از آکادمی پدید آمده است. در واقع به جای کالچر در عصر آکادمی، مفهوم »پایدیا« رایج بوده است.

دیگر این‌که فرهنگستان، یک موسسهٔ پژوهشی جزء نیست. موسسه‌های پژوهشی دولتی یا خصوصی، در هر حوزه‌ای که مشغول تحقیق و آموزش و انتشار یافته‌های خود باشند، به ندرت وجه کشوری (آنچه به غلط ملّی خوانده می‌شود) و بنیادی دارند. اما نهادهایی که در سطح کشوری قرار دارند و مسئولان آن‌ها را بالاترین مقام‌ها یا شوراها انتخاب می‌کنند، انتظار می‌رود که تولید و انتشاری متفاوت از موسسه‌های جزیی ارائه نمایند؛ که متاسفانه این‌گونه نیست. برای نمونه، اکنون سه دسته نهاد در کشور وجود دارد که طیف کارکرد آن‌ها یکی است: فرهنگستان‌ها، مراکز مطالعات استراتژیک، و پژوهشگاه‌ها: این سه دسته نهاد، اگر عناوین آن‌ها حذف گردد و خدمات آن‌ها کنار یکدیگر چینش شود، تمایز چندانی از هم ندارند: همه عموماً درگیر آموزش، پژوهش، و

انتشار یافته‌های خود هستند، حال آن که سطح هر یک با دیگری متفاوت است:

الف- فرهنگستان‌ها؛ که بنیادی‌ترین سطح را در حوزهٔ تخصصی خود عهده‌دار هستند. سطح بنیادی هر حوزهٔ تخصصی، سطح مبانی فلسفی آن حوزه است. اکنون با تجربهٔ بشری، صدها حوزهٔ فلسفهٔ موضوعی مانند فلسفهٔ علم، فلسفهٔ اخلاق، فلسفهٔ دین، فلسفهٔ هنر، اقتصاد، سیاست، و ... وجود دارد. بالاخره یک مرجع در سطح کشوری، در هر جامعه باید تکلیف آن جامعه را با مبانی فلسفی حوزهٔ مربوطه روشن نماید: اگر فرهنگستان علم، تکلیف فلسفهٔ علمی را در کشور روشن نکند، یا فرهنگستان هنر، وضعیت و نسبت جامعه را در حوزهٔ مبانی با فلسفهٔ هنر مشخص نکند، و ... کدام مرجع عهده‌دار چنین مسئولیت سنگینی است؟!

اگر انگشت اشاره به سوی شورای عالی انقلاب فرهنگی نشانه رود، باید اذعان نمود که آن نهاد، یک شوراست که اگر دیدگاه و نظری هم داشته باشد،پس از طراحی و تولید متن اصلی، توسط فرهنگستان‌ها، آن نگره قابل اخذ و اعمال است.

ب- مراکز مطالعات استراتژیک؛ که عهده‌دار تصمیم‌سازی و طرح‌ریزی استراتژیک در حوزهٔ تخصصی خود هستند. تفکر در سطح انتزاعی و فلسفی، در این مراکز تبدیل به تدبیر و تصمیم و در نهایت »طرح« عملیاتی می‌شود. البته متاسفانه در حال حاضر این‌گونه نیست و مراکز مطالعات استراتژیک کشور، صرف یک نام و ساختمان و فصلنامه‌اند، و توانایی طرح‌ریزی استراتژیک ندارند. جوهرهٔ مراکز تحقیقات استراتژیک را روش‌های متنوع طرح‌ریزی استراتژیک در بر می‌گیرد، حال آن‌که اکنون همهٔ این مراکز در کشور با توسل به *SWOT* در مکتب امنیتی اصالت فرصت، با شعار »تبدیل تهدید به فرصت«، در همهٔ حوزه‌ها و همهٔ لایه‌ها و سطوح، از روش امنیتی استفاده می‌کنند. این سخن به این معناست که مراکز تحقیقات استراژیک کشور، جوهره‌ای ندارند، و آن‌چه در روش *SWOT* یا در انطباق چشم‌انداز *Vision* با مأموریت *Mission* مورد بهره‌برداری قرار می‌دهند، به دلیل ضعف‌های اساسی این مکتب، در میان ده‌ها مکتب (در روی‌کردهای گوناگون طرح‌ریزی)، به هیچ وجه قابل اعتنا نیست.

در واقع دو نکته نادیده گرفته شده است، ابتدا طرح‌ریزی جامع در حوزه‌های تخصصی برای نهادهای مربوطه، و سپس توجیه افکار عمومی و اقناع عمومی نسبت به آن طرح‌ها در قالب روش‌های عرصه‌سازی، از سوی مراکز تحقیقات استراتژیک است.

ج- پژوهشگاه‌ها؛ که عهده‌دار تحقیقات تاکتیکی و تکنیکی در حوزهٔ تخصصی خود هستند. تفکر در سطح انتزاعی و فلسفی، وقتی در فرهنگستان‌ها شکل گرفت و در مراکز مطالعات استراتژیک تبدیل به طرح استراتژیکی و عملیاتی شد، آن‌گاه هر یک از اجزاء طرح مزبور، در یک پژوهشگاه، در سطح تاکتیکی و تکنیکی، در قالب پروژه‌های اجرایی، تولید می‌شود.

یک مثال می‌تواند نسبت این سه حوزه را روشن کند. مفروض این مثال، یک فرهنگستان در حوزهٔ علوم اجتماعی است. ابتدا در فرهنگستان علم‌الاجتماع، انگارهٔ رسمی یک کشور، در مورد چیستی و چرایی جامعهٔ مورد نظر، تبیین و اعلام می‌شود: این‌که جامعه مدنی (عبری) باشد یا شهری (ایرانی) یا بورژوایی (مدرن) یا هجری (قرآنی)!

پس از مطالعه و تدبیر جامعهٔ مورد نظر در فرهنگستان مزبور، تدبیر به مراکز مطالعات استراتژیک منتقل می‌شود. ظرفیت ذاتی متمایز مراکز تحقیقات استراتژیک از فرهنگستان‌ها در سه حوزه است: »کلان‌نگری«، »نگرش سیستمی« و »آینده‌نگری.« با این استعداد ذاتی است که این مراکز تدبیر را از فرهنگستان دریافت، و مبتنی بر آن، طرح استراتژیک را تهیه می‌نمایند.

در مثال فرهنگستان اجتماعی، به موضوع چیستی و چرایی جامعهٔ مورد نظر پرداخته شد و تدبیر آن به مراکز تحقیقات استراتژیک منتقل و در آن‌جا در قالب طرح استراتژیک آن جامعه، تولید و پردازش شد.

طراحی یک جامعه از حیث پیچیدگی، صدها سیستم ضروری اصلی و فرعی را در بر می‌گیرد. پس از طراحی سوپرسیستم جامعهٔ مزبور، هر یک یا چند مورد از آن اجزاء سیستمی، به یک پژوهشگاه واگذار، و در آن تبیین و تولید می‌شود.

در واقع فرهنگستان به »چیستی و چرایی« جامعهٔ مورد مطالعه، مراکز تحقیقات استراتژیک، به »چرایی و چگونگی« آن جامعه، و پژوهشگاه‌ها تنها به »چگونگی« آن جامعه به ویژه در لایه‌های تاکتیکی می‌پردازند.

در این مثال، به طور مشخص، فرهنگستان‌ها، مراکز مطالعات استراتژیک، و پژوهشگاه‌ها، در طول هم چینش شده‌اند. در صورتی که اکنون نه تنها در طول هم نیستند، در عرض یک دیگر نیز نبوده و به مثابه جزیره‌های مستقل وجود و حدود دارند.

امروز، در کشور، این سه دسته نهاد، کاملاً شبیه به یکدیگر عمل می‌کنند: فصلنامه‌ها، محورهای پژوهشی، همایش‌ها و ... همه یکنواخت است.

یک پژوهشگاه، به جای فرهنگستان مطالعات بنیادی می‌کند و یک فرهنگستان، به جای پژوهشگاه، اقدامات تاکتیکی و حتی تکنیکی. مراکز مطالعات استراتژیک نیز در این میان هر کاری می‌کنند، به جز طرح‌ریزی استراتژیک، زیرا خروجی تحقیقات استراتژیک، کتاب و فصلنامه نیست، بلکه طرح استراتژیک است. اگر طرحی تهیه شد، ممکن است در قالب کتاب یا مجله نیز انتشار یابد، اما هر کتاب و نشریه‌ای، لزوماً طرح استراتژیک نیست. با این اوصاف، دربازگشت به موضوع جابجایی رئیس فرهنگستان هنر توسط شورای عالی انقلاب فرهنگی، یک مسألهٔ مبهم باقی است: یک فرهنگستان چه ویژگی و کارکرد مهمی باید داشته باشد تا انتخاب اعضا و مدیران آن در عالی‌ترین شورای فرهنگی کشور موضوعیت یابد؟! غرض از طرح این مبحث، آن است که موقعیت فرهنگستان و کارکرد فرهنگستانی در کشور مورد مداقه واقع شود.

فرهنگستان‌های رسمی در کشور، به مواردی چون فرهنگستان علوم، فرهنگستان هنر، فرهنگستان پزشکی، و فرهنگستان زبان فارسی محدود می‌شود. مطالعه و بررسی وظایف این فرهنگستان‌ها، مشخص می‌کند که حوزهٔ عمل این فرهنگستان، برای طراحان و تصویب کنندگان نیز روشن نبوده است. این نهادها را حداکثر می‌توان چیزی در حد یک »مد« که چون سایر جوامع دارند، خوب است ما هم از قافله عقب نمانیم دانست، و دیگر این‌که بخش‌هایی از کارهای ستادی و تصمیم‌سازی و پژوهشی در این حوزه‌ها بر زمین مانده است که مناسب است جایی باشد تا آن‌ها را انجام دهد، چه بهتر که با یک تیر دو نشان زده شود، همه مانند

سایر جوامع فرهنگستان داریم، و هم بخشی از فعالیت‌های بر زمین مانده را از طریق آن به انجام برسانیم! صرفنظر از این که چنین انتظار و وظایفی، در شأن یک چنین نهادی هست یا نه!

فرهنگستان علوم

آکادمی‌های علوم در سایر جوامع به دو دسته تقسیم می‌شوند: دستهٔ نخست آکادمی‌های علوم در کشورهای غربی هستند که چون دانش غالب امروز متعلق به آن‌ها است، لذا کار این آکادمی‌ها سبک است. دستهٔ دوم، آکادمی‌های علوم در جوامع غیر غربی است، که چون استیلا، سیطره و هژمونی فرهنگی و علمی غرب را پذیرفته‌اند، عمدهٔ مأموریت آن‌ها این است که روند هضم حداکثری دانش غیر بومی غربی را در معدهٔ علمی جامعهٔ خود تسهیل کنند.

جمهوری اسلامی که میراث‌دار یک پیشینهٔ علمی در تاریخ است، نه می‌تواند نسبت به دستاوردهای دانش بشری بی‌تفاوت باشد، و نه مصلحت می‌داند که خود را محصور به حدود آن دستاوردها و یافته‌ها بنماید. از این روی، طرح مباحثی چون »نهضت تولید علم« یا »نقشهٔ جامع علمی کشور« حکایت از آن داشته و دارد که نمی‌توان به یافته‌های موجود بشر بسنده کرد.

چندی قبل، نوار سخنرانان همایشی را شنیدم که در پاییز 1388 در دانشگاه تهران برگزار شده بود و رئیس محترم فرهنگستان علوم در آن‌جا در پاسخ به پرسشی در مورد تولید علم می‌فرمود ... » بله، آب میوه تولید می‌کنند، خب حتماً علم هم تولید می‌کنند.« این در شرایطی است که فرهنگستان علوم کشور حداقل باید پاسخ‌گوی چند ابهام اساسی در حوزهٔ علم باشد:

-1 فرهنگستان علوم، نسبت علوم در کشور را با فلسفهٔ علم چگونه تبیین می‌کند و اساساً موقع و موضع رسمی علم در ایران امروز در نسبت با انگاره‌های فایرابند، لاکاتوش، کهن یا پوپر و ... چیست؟

تحلیل و ارزیابی فرهنگستان علوم از سیطرهٔ ابطال‌پذیری کارل پوپر به ویژه در حوزهٔ علوم انسانی در کشور چیست؟

-2 پیش‌نهاد فرهنگستان علوم، برای جای‌گزین نمودن مکتبی بومی با مکاتب فلسفهٔ علم غربی چیست؟ و اساساً آیا هیچ تلاشی در این زمینه از سوی فرهنگستان مزبور صورت گرفته است؟

-3 سال گذشته (1387) هنگامی که در خصوص تحول بنیادین در آموزش و پرورش کشور، طرح استراتژیک آن را مشاوره می‌دادم، طرح جامع تحول با 82 نقشه‌راه به شورای مشورتی تحول آن وزارت خانه ارائه شد. نقشهٔ راه نخست، تطبیق میان دو نگاه پایه به انسان در مدرنیسم و اسلام بود. نقشهٔ راه مدرنیسم این است:

الف- فلسفهٔ آنتروپوس.

ب- ایدئولوژی داروینیسم.

ج- دکترین فیزیولوژی جسم انسان (و در نهایت، فروکاست انسان به بعد مادی او).

و نقشهٔ راه اسلام:

الف- حکمت فطرت.

ب- مکتب نشأت- خلقت- طبیعت.

ج- قاعدهٔ عبودیت.

نکتهٔ مورد نظر این بود که تحولی در آموزش و پرورش بنیادی است که از انسان آغاز کند، آن‌هم نه با تلقی طبیعت‌گرا و در نهایت داروینیستی، بلکه با نگاه فطرت‌گرا.

هنوز آموزش و پرورش از شوک درک سیطرهٔ داروینیسم بر فعالیت‌های این خانوادهٔ پانزده میلیون نفری خارج نشده است، لذا به وزیر محترم وقت آن وزارت‌خانه در محضر اصحاب آموزش و پرورش سراسر کشور که نمای کلی طرح جامع با 82 نقشه راه را می‌دیدند، گفتم: در عصری که تقابل میان داروینیست‌ها و خلقت‌گراها، شور علمی عظیمی در آمریکا برانگیخته است تا جایی که در دو سال اخیر، منتقدان داروینیسم از دانشگاه‌های آمریکا دسته دسته اخراج می‌شوند و انتشار فیلم مستندی در این زمینه موجب جنجال‌های فراوانی شده است، هرگاه شورای عالی انقلاب فرهنگی توانست از خاکریز و سد داروینیسم عبور کند، ما نیز 81 مورد نقشهٔ راه بعدی را تقدیم می‌کنیم.

اکنون این پرسش را باید از فرهنگستان علوم پرسید: موضع آن فرهنگستان در برابر داروینیسم چیست؟ آیا پایه‌ی علم در کشور ایران باید داروینیستی بماند یا به سمت کری‌ای‌شنیسم و خلقت‌گرایی برود، یا این که روی‌کردی بومی و قرآنی تبیین کند، مثلاً فطرت‌گرا؟! فعالیت‌های فرهنگستان علوم در این خصوص چه بوده است؟ چنین وظیفه‌ی خطیری به عهده‌ی کدام نهاد در کشور است؟

-4 نقشه‌ی پیش‌نهادی فرهنگستان، برای علم چه بوده است و در تهیه‌ی نقشه‌ی جامع علمی کشور، آن فرهنگستان چه نقشی داشته است؟

پرسش اساسی این است که اگر فرهنگستان علوم، هیچ یک از این وظایف را انجام نمی‌دهد، پس چه فرقی میان آن با یک پژوهشگاه یا موسسه‌ی خصوصی وجود دارد؟!

فرهنگستان پزشکی

هرگاه کسی مقابل ساختمان پزشکان بایستد، بر تابلوهای آن، قطعات بدن انسان را می‌تواند بخواند که ...» دکتر فلانی متخصص مغز- دکتر فلانی متخصص چشم- دکتر فلانی متخصص پوست- دکتر فلانی متخصص دندان- دکتر فلانی متخصص مو- دکتر فلانی متخصص گوش و حلق و بینی- دکتر فلانی متخصص جراحی پلاستیک- و «. ...

داروینیسم عمیقاً در حوزه‌ی پزشکی ریشه دوانده است. بشری که علم پزشکی امروز به درمان آن اهتمام می‌ورزد، تنها جسم است، جسمی فاقد روح و نفس و فطرت. فروکاست انسان به ژن و *DNA*، و در بُعد ذهنی آن به *IQ* و *EIQ* ظلم مضاعفی است که

جامعه‌ی تصمیم‌سازی علمی کشور به ویژه فرهنگستان پزشکی باید پاسخ آن را بدهد، مگر این‌که آن‌چه هست فرهنگستان رسمی پزشکی »جمهوری اسلامی« نباشد.

اگر راه‌ها در درمان در فلسفه‌ی پزشکی مدرن به بیوشیمی ختم می‌شود، از آن روست که بشر تنها مادی دیده می‌شود و روح او نیز در بازخوانی پرونده‌ی *DNA* او جستجو می‌گردد.

و اگر این موارد تنها یافته‌های بشری است، حاصل آن است که نگاه انسان مدرن به بعد مادی عالم است نه ابعاد ماورایی آن. انسان طراز قرآن، خیلی بیش از ژن و *DNA* و هوش هیجانی است. درمان بیماری نفس و روح انسان به عهده‌ی کدام نهاد طبابت است؟!

از مفهوم قرآنی »قلب سلیم« چه چیز مستفاد می‌شود؟

از مفهوم نخست بیمارستان قلب و از واژه‌ی دوم معاونت سلامت؟! آیا هلث *Health* همان سلامت است؟! لذا پاسخ فرهنگستان پزشکی در پنج حوزه ضروری است:

- 1 موضع فرهنگستان پزشکی در مورد داروینیسم چیست؟

- 2 فلسفه‌ی پزشکی مطلوب آن فرهنگستان کدام است؟

- 3 فرهنگستان پزشکی، نسبت قلب سلیم در قرآن با دانش پزشکی امروز را چگونه تبیین می‌کند و چه نهادی را متولی تحقق آن می‌شناسد؟

- 4 از دید فرهنگستان علوم پزشکی، نسبت هلث با سلامت در یک روی‌کرد اتیمولوژیکال و ترمینولوژیکال چیست؟

- 5 نقش فرهنگستان پزشکی در تهیه‌ی نقشه علمی چه بوده است و ضریب نفوذ این نقش تا چه میزان ارزیابی می‌شود؟

و پرسش اساسی این‌که اگر فرهنگستان پزشکی، چنین وظایف و اختیاراتی ندارد، پس چه فرقی میان آن با یک موسسه‌ی تحقیقاتی پزشکی در سطوح پایین وجود دارد؟!

فرهنگستان زبان فارسی

اکنون مهم‌ترین کارکردی که از فرهنگستان زبان فارسی نزد عموم شناخته شده است، واژه‌گزینی است، یعنی اقدامی در سطح تکنیکی، که عمدتاً کار معلمان و استادان و اصحاب رسانه‌هاست.

این در شرایطی است که فلسفه‌ی زبان در کشور کهنی چون ایران، از یک سو به انگاره‌های هگل و از سوی دیگر تا نوام چامسکی امتداد می‌یابد.

پرسش این است: آیا به همان سهولت که فرهنگستان زبان فارسی در مقابل مفاهیم بیگانه اصرار بر یافتن واژگان فارسی دارد، تلاشی صعب یا سهل را برای یافتن جایگزینی به جای فلسفه‌ی زبان غرب صورت داده است؟!

پرسش‌های اساسی در نسبت با حوزه‌ی عملکرد فرهنگستان زبان فارسی این است:

- 1 موضع فرهنگستان زبان فارسی در نسبت با فلسفه‌ی زبان چیست؟

- 2 این فرهنگستان، در راستای تبیین یا باز تولید فلسفه‌ی زبان مطلوب و بومی چه برنامه‌ای داشته است؟

- 3 تولید علم در علوم انسانی از تولید مفهوم آغاز می‌شود؛ روی‌کردی که از اتیمولوژی تا ترمینولوژی، سپس متدولوژی و در نهایت اپیدمیولوژی امتداد می‌یابد. تدبیر آن فرهنگستان در این خصوص چه بوده است؟ مانند این که آموزش در کشور، به جای روی‌کرد فعلی (متدولوژیکال)، حداقل ترمینولوژیکال یا حتی‌المقدور اتیمولوژیکال شود؟

در نهایت، اگر فرهنگستان زبان فارسی، خود را متولی حوزه‌ی فلسفه‌ی زبان و حکمت کلمه و لسان نمی‌داند، چه نهادی را در این خصوص مسئول می‌شناسد؟!

فرهنگستان هنر

گفته‌اند که دکارت معتقد بود فلسفه درختی است که ریشه‌ی آن متافیزیک، تنه‌ی آن فیزیک و شاخه‌های آن دانش‌ها هستند. و نوشته‌اند که هایدگر معتقد بود این درخت فلسفه که دکارت تصویر نمود، ریشه در خاک وجود دارد.

مبحث اساسی این است که برگ و میوه‌ی این درخت چیست؟

میوه‌ی آن تخنه (تکنیک) است، و برگ آن *Art* یا هنر. و گفته‌اند که اگر غرب در 250 سال قبل به جای تمرکز بر تخنه (میوه)، به پوئسیس و *Art* (برگ) می‌پرداخت، وضعیت بشر امروز به گونه‌ای دگر بود.

البته اکنون مسأله این نیست که فرهنگستان هنر سکاندار این شود که جهت حرکت جامعه را از تخنه‌گرایی به پوئسیس و *Art* برگرداند.

بلکه پرسش این است که:

- 1 فرهنگستان هنر، کدام فلسفه‌ی هنر را مطلوب می‌داند؟

- 2 در نسبت با هنر دینی، این روند که گفته شده است، هنر دینی یعنی »تبدیل وحی به عقل، و تبدیل عقل به حس، و انتقال حس به غیر«، آیا مورد تائید و مد نظر فرهنگستان هنر هست؟

- 3 فرهنگستان هنر چه برنامه‌ای برای تبیین فلسفه‌ی هنر رسمی داشته است؟

نسبت آن فرهنگستان با مقوله‌ی هنر برای هنر چیست؟

- 4 نقش فرهنگستان هنر در تهیه نقشه‌ی جامع علمی کشور چیست؟

با توجه به این‌که شاخه‌های درخت فلسفه، دانش‌ها هستند، و برگ‌های این درخت، هنر! نقشه‌ی علمی کشور، یعنی نقشه‌ی آن شاخه‌ها، که پس از آن، برگ‌ها متأثر از آن پدید می‌آیند و عامل تنفس درخت فلسفه می‌شوند چقدر متضمن تعمیق هنر و ابعاد و کارکردهای آن در جامعه است.

و پرسش اساسی نیز این که اگر فرهنگستان هنر این پرسش‌ها را در حیطه‌ی وظایف خود نمی‌داند، چه نهادی را متولی این موارد می‌شناسد؟ و اساساً چه ضرورتی دارد نهادی که وظیفه‌ای بنیادی چون بازتولید فلسفه‌ی علم یا فلسفه‌ی هنر و ... ندارد، و صرفاً در

حد یک پژوهشگاه فعالیت پژوهشی صورت می‌دهد، توسط عالی‌ترین شورای فرهنگی کشور، آمد و شد مسئولان و اعضاء آن تصمیم‌گیری شود؟!

البته آب از سرچشمه گل‌آلود است، زیرا فهم ایجاد نهادهای گفتمان‌ساز مخدوش است. پاسخ‌گو نبودن فرهنگستان‌ها و مراکز مطالعات استراتژیک و پژوهشگاه‌ها، و عدم نظارت کارکردی بر آن‌ها، و همچنین عدم مطالبه‌ی جدی از آنان، رخوت موجود را در آن‌ها موجب شده است. و این نوشتار نه به جهت دریافت پاسخ از این نهادها، که به نیت تلنگری بر آن‌ها، برای برون رفت از رخوت موجود عرضه شد. البته پرسش بنیادی همچنان به قوت خود باقی است: شورای عالی انقلاب فرهنگی نسبت به سؤالات مطرح شده در این سطور چه پاسخی می‌تواند داشته باشد؟!

حسن عباسی

آب از سر چشمه گل آلود است